

این سال ها حتی نگذاشتم خانواده خودم یا شوهرم از مشکلات ما چیزی بدانند. اگر مهمان داشتیم، شب و روز کار می کردم تا پولی داشته باشم که روز مهمانی آبروداری کنم. آبرو برایم از هر چیزی مهم تر است.»

✚ زندگی نمی کنیم؛ فقط روزگاری می گذرانیم

حالا بچه های محبوبه بزرگ شده اند و فقط یکی از آن ها ازدواج نکرده است. ۲ پسرش سر خانه و زندگی شان رفته اند و آن قدر گرفتاری مالی دارند که نمی توانند کمک خرج مادر باشند. او حالا ۵۲ سال سن دارد و به جای اینکه این روزها را بیشتر استراحت کند و آرامش داشته باشند، در یک شرکت به عنوان آبدارچی کار می کند یا خانه های مردم را نظافت می کند. «دیگر خیلی وقت است خودم برای خودم مهم نیستم. همیشه به آسایش و آرامش خانواده ام فکر کرده ام و چیزی برای خودم نخواسته ام. زنانی مانند من زندگی نمی کنند. فقط روزگار می گذرانند.»

سفید برمی گردد. به همین دلیل، او در ناملایمات و سختی های زندگی، زمانی که فکر طلاق به سرش می زد، آن قدر خانه های مردم را می سایید تا این فکر از سرش بپرد. «۲۰ سالی می شود که خرج زندگی با خودم است و شوهرم یک هزار تومانی هم نداده است. حالا هم فوت کرده و دستش از دنیا کوتاه است. راضی بودم که خودم خرج زندگی را بدهم، اما او زنده بماند به این دلیل که بچه هایمان پسر هستند و پسران هم بیشتر به پدر وابسته اند.»

محبوبه یک عمر است که آبرویش را حفظ می کند. او در این سال ها اگر یک روز کار نمی کرد، پولی هم در کار نبود. به همین دلیل حتی با وجود بیماری هم سر کار می رفت. هنوز هم زندگی برایش سخت است، اما وقتی مشکلاتش را بیان می کند، بغض امان نمی دهد و اشک هایش جاری می شود. «۱۲ سال در هتل های گوناگون کار می کردم. بیشتر مواقع در خانه هم با بچه هایم کار می کردم. سبزی پاک می کردیم یا جانماز می دوختیم. در همه

در ازدواج محبوبه هم مانند خیلی از ازدواج های زمان قدیم، خبری از انتخاب نبود. فقط باید پای سفره عقد می نشست. بعد از ازدواج، به مرور متوجه شد شوهرش اعتیاد دارد و حتی بعضی اعضای خانواده همسرش هم مصرف کننده هستند. محبوبه از پدر و مادرش یاد گرفته بود روراست باشد و بیش از هر چیزی به آبرو اهمیت بدهد. پدرش کارگر بود. مادرش هم برای اینکه کمک خرج خانه باشد، خانه های مردم را تمیز می کرد. «شوهرم به این دلیل که اعتیاد داشت، گاهی کار نمی کرد یا اگر سر کار می رفت، درآمد چندانی نداشت و برای اجاره خانه مان می ماندیم، چه پرسد به خورد و خوراک. به همین دلیل، تصمیم گرفتم من هم راه مادرم را پیش بگیرم و با برق انداختن خانه های مردم، پولی دربیاورم.»

پدر و مادرش از روز اول شروع زندگی مشترک محبوبه، در گوشش می خوانند که دختر با لباس سفید به خانه بخت می رود و با کفن

شهربانو

شنبه
۲۸ تیر ۱۴۰۰
۸ دی ماه ۱۴۴۴ شماره ۲۳۳۸

(۶)



ما زنان سرپرست خانوار به مرور ناچار می شویم ارتباط با خانواده خودمان را کم رنگ کنیم زیرا فرزندانمان در ارتباط با خویشاوندان، خلأ خانواده و نبود پدر را بیشتر حس می کنند

روایت ۵ زهره؛ امید از دست رفته

سر خانه و زندگی اش می فرستادم. از طرف دیگر، با وجود بدهی ها، پولی برایم نمانده بود. بیشتر وسایل چیزیه خودم را برای دخترم گذاشتم و خودمان با یک یخچال، بخاری، دراور، اجاق خوراک پزی و کمی ظرف و ظروف زندگی می کردیم.»

زهره حدود ۵۰۰ میلیون تومان چک دست مردم داشت و به دلیل اینکه افراد برای ۲۰۰ میلیون تومان آن شاکی شده بودند، بازداشت شد. بقیه افراد رضایت داده بودند بدهی شان را قسطی بپردازد. «۲ سال زندان بودم و حتی یک لحظه از فکر آینده و بچه هایم بیرون نمی آمدم تا اینکه ستاد دیه مقداری از بدهی ها را پرداخت کرد و کمی از آن را هم رضایت گرفت. حالا آزاد شده ام و قرار است بقیه بدهی ها را بعد از آزادی بپردازم.»

اکنون محبوبه سرمایه و اعتبارش را از دست داده است و با بچه هایش در خانه اجاره ای پدر و مادرش زندگی می کند، اما به گفته خودش، هنوز هم به خاطر بچه هایش امیدش را از دست نداده است.

زهره سال ها با اینکه همسر داشت سرپرست خانوار بود و تنها اسم زندگی شان مشترک بود. شریک زندگی اش اعتیاد داشت. او بارها سعی کرده بود اعتیاد را از همسرش جدا کند، اما هر بار تلاشش بی نتیجه می ماند. «۳ فرزند داشتیم و نمی خواستیم آینده آن ها لطمه ببیند یا زندگی مان نقل محافل فامیل شود. خودم کار می کردم و کم کم با پس اندازی که جمع کردم در یکی از اتاق های خانه مان لباس می فروختم. بعد از مدتی، از اتحادیه مجوز گرفتم و مغازه زدم. خرج خانواده را می دادم، اما شوهرم بعد از ۱۲ سال باز هم اعتیاد را ترک نکرد. دیگر نمی توانستم با او زندگی کنم. به همین دلیل جدا شدم.»

اوضاع خوب پیش می رفت تا زمانی که به دلیل تورم و گرانی اجناس، چک های زهره برگشت می خورد. او خانه اجاره ای شان را تحویل می دهد و در همان مغازه کوچک بیست و چهارمتری که برای کار اجاره کرده بود با بچه هایش زندگی می کند. «باید دخترم را

روایت ۶ فرشته؛ رخدادهای ناگهانی

می کند. فرشته هم درگیر چنین شوکی شده بود. ضمن اینکه می دانست باید بچه هایش را یک تنه به سر و سامان برساند. بعد از یک دوره افسردگی، سرانجام با اینکه پرداخت هزینه مشاوره برایش سنگین بود، این کار را کرد و به زندگی برگشت. «متأسفانه بیشتر خانواده ها درکی از افسردگی ندارند و این موضوع برای زنان سرپرست خانوار اتفاق می افتد. بعد از اینکه همسر من را ترک کرد، خانواده من و اواصر داشتند همین زندگی را ادامه بدهم و می گفتند همسر برمی گردد.»

فرشته معتقد است: معضلات روحی ای که زنان سرپرست خانوار با آن درگیر هستند از مشکلات اقتصادی مهم تر است زیرا مسائل مالی به طریقی حل می شوند اما مشکلات

حاصل عشق فرشته و همسرش ۲ فرزند می شود. آن ها سال ها با احترام کنار هم زندگی می کنند، اما سرانجام دخالت بیش از اندازه خانواده ها ریشه های زندگی شان را متزلزل می کند و همسر فرشته به طور ناگهانی زن و زندگی اش را رها می کند و می رود. «این اتفاق بار روانی وحشتناکی به من تحمیل کرد. آن زمان که شوهرم رفت، دخترم هنوز دوساله نبود و پسر من ۱۰ سال داشت. من پیش از اینکه همسرم برود، به دلیل مشکلاتی که برایمان به وجود آمده بود، سابقه افسردگی و ۲ مورد خودکشی ناموفق داشتم و این افکار بعد از ترک همسر، دوباره در ذهنم می چرخید.»

همیشه اتفاقات ناگهانی آدم ها را دچار بهت

روحی این طور نیست. او مادری شاداب است و سعی می کند همراه و دوست بچه هایش باشد اما برای این کار، انرژی زیادی را صرف می کند. «ما باید برای فرزندانمان هم مادر باشیم و هم پدر. ضمن اینکه بچه ها انتظار دارند مادری شاد و سر حال داشته باشند، در حالی که همه وظایف زندگی بر دوش ماست، اما باید چند نقش را برای بچه ها به درستی ایفا کنیم. یکی از دیگر از مشکلات این است که ما زنان سرپرست خانوار به مرور ناچار می شویم ارتباط با خانواده خودمان را کم رنگ کنیم زیرا فرزندانمان در ارتباط با خویشاوندان، خلأ خانواده و نبود پدر را بیشتر حس می کنند.»

شنیدن این ۶ روایت و سایر قصه هایی که هر روز از زبان دیگران می شنویم یا به چشم می بینیم، مشکلات اقتصادی زنان سرپرست خانوار را کتمان نمی کند، اما خستگی روحی شان از بار روانی ای را که جامعه به آن ها تحمیل می کند بیش از پیش نشان می دهد. شاید مانند خیلی از مشکلات دیگری که هم نوعان ما را آزار می دهد و کاری از دستمان ساخته نیست، برای زنان سرپرست خانوار هم نتوانیم کاری انجام بدهیم، اما دست کم می توانیم آن ها را با حرف یا نگاه آزار ندهیم و سعی کنیم با حمایت، باعث تقویت اعتماد به نفسشان شویم. دولت و دستگاه های مربوط نیز باید فکری برای کمک به اقتصاد این خانواده ها کنند و برنامه ای برای ارائه خدمات مشاوره ای به این زنان داشته باشند.